

## گزارشی درباره قتل سیدحسین مدرس

۲۲ مهر ۱۳۹۵ ساعت ۱۱:۴۶

آیت‌الله سیدحسین مدرس نام‌آورترین روحانی مشروطه‌طلب و آزادیخواه؛ پس از سالها مبارزه در راه حفظ و گسترش دستاوردهای انقلاب مشروطیت ایران که مهمترین آن حضور در چند دوره مجلس شورای ملی و در همان حال مخالفت با روند ناصواب صعود رضاخان بر اریکه قدرت و سلطنت و اقدامات خلاف رویه او بود، نهایتاً طبق خواسته و موافقت رضاشاه در شب دهم آذر ماه سال ۱۳۱۶ توسط چند تن از مأموران اداره آگاهی و تأمینات شهربانی در تبعیدگاهش، کاشمر به قتل رسیده. شربت شهادت نوشید و فقط پس از سقوط نهایی رضاشاه از سریر سلطنت بود که دادگاه ویژه رسیدگی به جنایات دوران سلطنت او توانست عاملان و مباشران قتل مدرس را شناسایی، محاکمه و معرفی کند.

### جوان و تاریخ- کشکول

آیت‌الله سیدحسین مدرس نام‌آورترین روحانی مشروطه‌طلب و آزادیخواه؛ پس از سالها مبارزه در راه حفظ و گسترش دستاوردهای انقلاب مشروطیت ایران که مهمترین آن حضور در چند دوره مجلس شورای ملی و در همان حال مخالفت با روند ناصواب صعود رضاخان بر اریکه قدرت و سلطنت و اقدامات خلاف رویه او بود، نهایتاً طبق خواسته و موافقت رضاشاه در شب دهم آذر ماه سال ۱۳۱۶ توسط چند تن از مأموران اداره آگاهی و تأمینات شهربانی در تبعیدگاهش، کاشمر به قتل رسیده. شربت شهادت نوشید و فقط پس از سقوط نهایی رضاشاه از سریر سلطنت بود که دادگاه ویژه رسیدگی به جنایات دوران سلطنت او توانست عاملان و مباشران قتل مدرس را شناسایی، محاکمه و معرفی کند. براساس مدارک ارائه شده از سوی دادگاه اشخاص مشروحه زیر در توطئه قتل مدرس دخیل بوده‌اند: رسدبان ۲ محمود مستوفیان رئیس وقت شهربانی کاشمر، حبیب‌الله خلج از مأموران شهربانی کاشمر، یاور محمدکاظم جهانسوزی رئیس وقت پلیس شهربانی مشهد، پاسیار منصور وقار و رکن‌الدین مختاری رئیس وقت اداره کل شهربانی. بدین ترتیب با دستور مستقیم رضاشاه که از سوی رکن‌الدین مختاری اجرای آن به ریاست شهربانی خراسان محول شد، نهایتاً محمود مستوفیان، حبیب‌الله خلج و محمدکاظم جهانسوزی با معاونت یکدیگر در شب دهم آذر ۱۳۱۶ آیت‌الله سیدحسین مدرس را ابتدا مسموم و سپس خفه کرده به قتل می‌رسانند. همسر سرهنگ اقتداری (قبل از واقعه قتل مدرس رئیس شهربانی کاشمر بود و به خاطر اجتناب از قتل مدرس سمتش را به محمود مستوفیان واگذار کرده بود) درباره روند قتل مدرس توسط مأموران شهربانی رضاشاه به دادگاه محاکمه جانیان شهربانی رضاشاه چنین توضیح داده است:

در سال ۱۳۱۶ مرحوم اقتداری شوهر من که رئیس شهربانی کاشمر بود به مشهد حرکت کرده، بنده هم با او به مشهد رفتم.

سرهنگ نوایی ایشان را مأمور کرده بود که برود به خواب و مرحوم مدرس را از خواب به کاشمر بیاورد. بنده از آنجا رفتم به کاشمر و مرحوم اقتداری به خواب رفت. تقریباً ساعت ده و یازده بود که مرحوم اقتداری آمدند. مرحوم مدرس هم با ایشان بود با یک نفر مأمور وارد شد به منزل. مرحوم مدرس در منزل ما بود. مرحوم اقتداری نزدیک شهربانی یک خانه اجاره کرد و مرحوم مدرس را بردند در آن خانه. دو روز بعد مرحوم اقتداری آمد منزل دیدم اوقاتش خیلی تلخ است و گرفته است. گفتم چه خبر است؟ ابتدا چیزی نگفت چون خیلی اصرار کردم اظهار کرد که یک دستوراتی راجع به این سید بیچاره و از بین بردن او رسیده است که نمی‌دانم چه کنم و می‌گفت اگر من این کار را بکنم جواب خدا را چه بدهم و اگر نکنم از دست این شیرهای درنده چه کنم که خودم را ممکن است از بین ببرند. من گفتم ممکن است استعفا بدهید؟ گفت همین خیال را دارم و استعفا داد. این استعفا در زمان سرهنگ وقار رئیس شهربانی خراسان بود. استعفا او قبول شد و دستور دادند که شهربانی را تحویل محمود مستوفیان بدهد. ایشان شهربانی را تحویل داد به مستوفیان ولی چون دستوری راجع به تحویل مدرس نرسیده بود از تحویل دادن او خودداری کرد و مستوفیان هم همیشه اصرار می‌کرد که مدرس را هم تحویل بگیرد. در این بین یاور جهانسوزی آمد به کاشمر به اتفاق حبیب‌الله خلج پاسبان که مأمور مشهد بود. جهانسوزی آمد به منزل مرحوم اقتدار، گفت که اقتدار چرا معطلی و چرا حرکت نمی‌کنی؟ مرحوم اقتدار گفت معطلی من راجع به این حبسی است که او را چه کنم؟ گفت او را هم باید تحویل محمودخان مستوفیان بدهید. ایشان هم مدرس را تحویل مستوفیان داد و فردای آن روز حرکت کردیم مشهد و همان روزی که جهانسوزی آمد و این صحبتها را با اقتداری کرد، گفت که من می‌روم یک روز مأموریتی دارم انجام می‌دهم و برمی‌گردم. تا من برگردم شما نباید اینجا باشید. بعد از دو روز گویا روز سوم بود یک روز اقتداری به من گفت دیدی خدا با ما بود که این کار را نکردیم. گفتم چه شده است؟ گفت همان شب که ما حرکت کردیم جهانسوزی از مأموریت به کاشمر برمی‌گردد و با حبیب‌الله خلج و محمود مستوفیان مشروب زیادی می‌خورند و می‌روند با مدرس سماوری آتش می‌کنند و چای می‌خورند و در اول چای را خود مرحوم مدرس می‌ریزد برای آنها. دفعه دوم محمود مستوفیان می‌گوید اجازه می‌دهید من چای بریزم؟ اجازه می‌دهند چای می‌ریزد و دوای سمی را در استکان مدرس می‌ریزد و چای را می‌خورند. چون مدتی می‌گذرد و می‌بینند اثری نبخشیده جهانسوزی برمی‌خیزد و اشاره به مستوفیان می‌کند و از اطاق بیرون می‌رود. مستوفیان هم عمامه سید را که سرش بوده برداشته و می‌کند توی دهانش تا خفه شود و همان شبانه هم می‌برند دفن می‌کنند. دستوری که برای از بین بردن مدرس از تهران آمده بود تلگراف رمز بوده به امضای سرهنگ وقار. مرحوم اقتداری آن تلگراف را که رمز بود با کشف آنکه در خارج کشف کرده بود به من نشان داد. نوشته بود باید به طوری که هیچ کس حتی قراول درب اطاق مدرس هم نفهمد با استرکنین او را از بین ببرید... مرحوم اقتداری از مشهد به شهربانی همدان منتقل شدند و پس از بیست روز از ورود به همدان مریض شد. بر اثر دوای عوضی که داده بودند مرحوم شد.

